



# بال تو چیه رنگی بود؟

● سرور کتبی

● تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

کفشدوزک گل نرگس آورد و رنگ زرد درست کرد. خرگوش تمشک آورد و رنگ قرمز درست کرد. قورباغه هم با علف‌های چشمه، سبز و آبی و بنفش درست کرد. بعد چه کار کردند؟ پری را رنگ کردند. قورباغه، بالِ پری را پلنگی کرد. پری گفت: «نه، نه، من خال خالی نبودم.»

خرگوش پرسید: «چه رنگی بودی؟»

پری گفت: «آبی، زرد، بنفش و قرمز.»

خرگوش یک پر مرغ برداشت و بالِ پری را رنگ کرد: «آبی، زرد، بنفش و قرمز.»

پری کوچولو از آسمان پایین آمد. پایین تر... و به چشمه‌ای در یک جنگل رسید. پری در چشمه شنا کرد؛ اما وقتی از آب بیرون آمد... واای... چه دید؟ بالِ پری، شیشه‌ای و بی‌رنگ شده بود. پری زد زیر گریه. - اوهو... اوهو... بالِ من رنگش رفته. خرگوشی که داشت آب می‌خورد، پرسید: «قبلاً رنگ داشت؟»

پری گفت: «بله، بالِ من رنگی بود. رفتم توی چشمه. بیرون که آمدم دیدم رنگش رفته.»

قورباغه‌ای که پوست پلنگی داشت، از چشمه بیرون آمد و گفت: «پس چرا رنگِ من نرفته؟»

خرگوش گفت: «شاید چشمه‌های زمینی با پری‌های آسمانی نمی‌سازند.»

کفشدوزک که آن دوروبر می‌پرید، پرسید: «یعنی چه نمی‌سازند؟»

خرگوش گفت: «یعنی مثلاً رنگِ پری‌ها را می‌برند.» پری کوچولو به بال‌های بی‌رنگش نگاه می‌کرد و غصه می‌خورد. قورباغه گفت: «چه کار کنیم؟»

خرگوش گفت: «رنگش کنیم.»





پری گفت: «نه، من این شکلی نبودم.» و پرید در چشمه و دوباره بی‌رنگ شد.

شب شد. هوا سرد شد. قورباغه لای علف‌ها رفت و خوابید. کفش‌دوزک روی یک گل خوابید. خرگوش هم همان‌جا کنار چشمه خوابش برد. پری کوچولو به خانه نرفت. یک برگ روی خودش کشید و همان‌طور که به آسمان نگاه می‌کرد، خوابش برد. ناگهان صدایی همه‌جا پیچید: «دخترم، دخترم...»

یک پری در آسمان می‌چرخید. بال پری آبی بود و نقش‌های زرد و بنفش و قرمز داشت.  
- دخترم، دخترم...

پری کوچولو از خواب پرید. مامانش را در آسمان دید. داد زد: «مامان، من رنگ ندارم. به خانه بر نمی‌گردم. می‌ترسم من را مسخره کنند.» و زد زیر گریه.  
مامان از آسمان پایین آمد. پایین، پایین‌تر و به پری نگاه کرد و گفت: «تو دیگر مهربان نیستی؟»

پری کوچولو با بغض گفت: «هستم.»  
مامان گفت: «تو آسمان را دوست نداری؟»  
پری کوچولو گفت: «دوست دارم. من هنوز، همه چیز را دوست دارم.»  
مامان، پری را بغل کرد و گفت: «پس تو فرقی نکردی. تو هنوز دختر کوچولوی قشنگ من هستی. بیا برویم خانه.»

دوتا پری دست همدیگر را گرفتند و زیر نور مهتاب، به آسمان پریدند. کمی که بالا رفتند، پری کوچولو گفت: «مامان، صبر کن. الان برمی‌گردم.»  
از آسمان پایین آمد. خرگوش را بیدار کرد و گفت: «به مامانم نگاه کن. لطفاً من را این‌طوری رنگ کن.»  
خرگوش سرش را بالا آورد و به مامان پری نگاه کرد. بعد پر مرغ را برداشت تا بال پری را مثل مامانش رنگ کند.

